بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 6 بهمن 1397.

خب بحث سر دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی بود. فرمودند که تعیین و تخییر شرعی اینکه آیا برائت در آن جاری می شود یا احتیاط وابسته به این است که ما تخییر شرعی را چطور تصویر کنیم. مبانی مختلفی در اینجا هست. مبنای اول و مبنای دوم را بحثش گذشت. مبنای سوم این است که تخییر شرعی بازگشت می کند به وجوب جامع به معنای وجوب احدهما. و اینجا ممکن است شخصی تصور کند که انحلال حقیقی مجرا دارد بگوید که احدهما وجوبش مسلم است وجوب یکی معیّن مشخص نیست بنابراین انحلال حقیقی هست. مرحوم اقای صدر می فرمایند که اینجا خلط بین واقع احدهما و عنوان احدهما هست. آن چیزی که در واقع بین عنوان احدهما اگر این واجب است عنوان احدهما هست و بین عنوان احدهما و آن شیء معیّن هیچ نقطه اشتراکی وجود ندارد. خب این طوری تعبیر می کنند. می فرمایند

إلّا ان هذا بحسب‏ الحقيقة خلط بين عنوان أحدهما و واقع أحدهما، فان الواجب على تقدير التعيينية واقع أحدهما و على تقدير التخييرية عنوان أحدهما الانتزاعي و هما متغايران في المفهوم‏

می گوید مثل جنس و فصل نیستند که یک نقطه مشترکی در عالم مفهومیت داشته باشند که آن جنس است و فصل عارض بر جنس شود و نوع را که در نظر بگیریم نوع فصل باشد به علاوه جنس این طور نیست. آقای هاشمی در پاورقی حالا قبل از اینکه بحث آقای هاشمی را عرض کنم یک نکته ای را عرض کنم این که اصلا تصویر وجه سوم تصویری که مرحوم آقای صدر کرده اند تصویری هست که بر خلاف بحثی هست که خود ایشان در بحث واجب تخییری عنوان کرده اند. حالا من جلدی که مربوط به آقای هاشمی بود دستم نبود کتابخانه رفته بودم ولی این را از آقای حائری نقل می کنم در بحث واجب تخییری تخییر شرعی ایشان می گوید که ایشان این بحث را دارند یکی از مبانی در واجب تخییری این است که تخییر شرعی به تخییر عقلی برگردد بعد ایشان تقریب را هم که ذکر می کنند تقریبی از مرحوم آخوند ذکر می کنند که مرحوم آخوند این برهان را ذکر می کند چون لا یستر الا من الواحد بنابراین اگر ما

اینکه هر دو اینها بخواهند مطلوب باشند و این مطلب درست نیست این باید جامع اینها مطلوب باشد. چون اینها در واقع

بالأخره به قاعده الواحد تمسک می کند. قاعده الواحد دو تعبیر دارد. الواحد لا یستر منه الا الواحد و الواحد لا یستر الا من الواحد.

اینکه هر دو اینها بخواهند واجب باشند این کشف می کند که جامع بین این دو تا باید واجب باشد. بالأخره به قاعده واحد تمسک می کنند. حالا این را ببینید من یک قدری

و به قاعده الواحد تمسک می کنند و وجوب تخییری را بازگشت می دهند به وجوب جامع. جامع حقیقی قائل هستند نه جامع احدهما که البته آقای صدر اشکال می کند که لازم نیست حتما جامع حقیقی در نظر بگیریم می توانیم جامع احدهما انتزاعی در نظر بگیریم ولی تقریبی که ذکر کردند تقریبش جامع حقیقی است. جامع حقیقی مثل جنس و فصل است. فقط جنس و فصلی است که آن جامع را یک موقعی در لسان دلیل آن جامع اخذ شده است گفته است که مثلا اکرم العالم یک دلیل دیگر گفته است اکرم من فی الاتاق بین اکرم العالم و اکرم من فی الاتاق مثالی که عرض می کردیم اینها اکرم العالم یک جامعی هست یعنی هر کسی عالمی باشد را شامل می شود. یک موقعی هست نه دو تا عدل قرار داده است از دو عدل ما کشف می کنیم که جامع بین این دو تا واجب شده است. یک جامعی هست که در مقام اثبات از وجوب تخییری که در دو طرف رفته است ما این جامع را کشف کردیم. علی أیّ تقدیر فقط جنبه کشفی آن فرق دارد. بنابراین بحث را اصلا نباید به این شکل که مرحوم اقای صدر دنبال می کند که می فرمایند که تصویر مبنای سوم در واجب تخییری این است که تخییر شرعی به تخییر عقلی برگردد به معنا ان الواجب عنوان احدهما. همچین چیزی آن هایی که باز می گردانند نمی گویند. آن که هست می گویند جامع حقیقی بین این ها است جامع حقیقی که از وجوب تخییری ما این جامع حقیقی را کشف می کنیم.

سؤال:

پاسخ: اکرام العالم جامع حقیقی است دیگر.

یعنی عرض کنم خدمت شما بحث این است که ما در واقع آن چیزی که واجب هست یک معنای عامی هست که معنای عام این خاص را هم شامل می شود. بهرحال می خواهم عرض کنم این نحوه بحثی که ایشان اینجا مطرح کرده اند با نحوه بحثی که در تحلیل واجب تخییری دارند کاملا متفاوت است. و حالا این را داشته باشید من بر میگردم به این نکته یک مقداری بیشتر در موردش صحبت می کنم.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید که بنا بر اینکه تعیینی باشد مثلا فرض کنید اگر تعیینی باشد صوم واجب است. صوم واقعا یکی از صوم و عتق است. عنوان صوم است یعنی واقعیت خارجی اش این طور نیست که در عالم واقع خارجی اش احدهما باشد نگاه کنیم در عالم خارج یک شیئی هست یک شیء بسیط هست

یعنی در عالم خارج که دست بگذاریم این طور نیست که یک جزء مشترکی داشته باشد که این جزء مشترک بین صوم و عتق مشترک هستند. اینگونه نیست. تخییری باشد مشترک

فرض این است بنا بر این مبنا

خب آقای هاشمی در حاشیه می فرماید که ممکن است گفته است قد یقال با تعبیر قد یقال تعبیر می کند ممکن است ما بگوییم اگر واجب تخییری باشد آن که به عهده انسان می آید عنوان احدهما نیست. مفهوم بما هو مفهوم نیست. مفهوم بما هو حاکم عن الخارج است. و این مفهوم احدهما بهرحال حکایت می کند از یک واقعیتی. و این یک مقدمه. مقدمه دیگر این که احدهما یک عنوان حقیقی نیست. یک عنوان ماهوی حالا تعبیر می کند عنوان ماهوی خاص نیست. بلکه یک عناوین رمزیه محضه است.

فإذا ضممنا إلى ذلك ان عنوان أحدهما من‏ العناوين‏ الرمزية المحضة أي التي لا تتحمل مفهوما ماهويا خاصا- على ما تقدم في مواضع عديدة- كانت النسبة بين محكيه و محكي واقع أحدهما المعين الأقل و الأكثر لا محالة فيكون الانحلال بلحاظ ما يدخل في العهدة حقيقيا هنا أيضا. و لا نقصد بذلك ان هذا الجامع الرمزي لا يحمل أي معنى و لا يكشف عن أي تغير واقعي كي يقال بكاشفيته عن واقعية ثابتة في حالة الصدق و منتفية في حالة الكذب، بل المقصود ان محكي هذا الجامع الرمزي جامع وجودي أو إشاري و رمزي مشترك مع المفهوم الخاصّ التعييني في الواقعية و إن لم يكن جزء من ماهياته التحليلية، فان الّذي تشتغل به العهدة انما هو المحكي بهذا المعنى لا بمعنى المفاهيم الماهوية التحليلية.

یک همچین تعبیری در کلام مرحوم آقای هاشمی وارد شده است. کأنه ایشان می خواهند بگویند که ما در واقع یک موقعی مثلا یک همچین تعبیری درکلمات ایشان وارد شده است کأنّه ایشان می خواهد بگوید که عنوان احدهما عنوانی است که این عنوان یک واقعیت خارجی ای دارد که این واقعیت خارجی جزئی از صوم است محکی احدهما هم جزئی از صوم است هم جزئی از عتق است. صوم و عتق هر دو اینها احدهما را در خودشان دارند مع شیءٍ زائد. ایشان یک همچین

سؤال:

پاسخ: یک چیز خارجی ماهوی حد مشخص نیست ولی در عالم خارج که در نظر بگیریم در عالم خارج یک ما به ازای خارجی دارد آن ما به ازای خارجی بنابراین کأنّه هم در عتق موجود است هم در صوم موجود است. حالا یعنی چه حالا دیگر مقدار تعبیری که وارد شده است همین مقدار است. خب حالا این را ملاحظه فرمایید ببینید از این عبارت های مرحوم آقای هاشمی شما چه چیزی برداشت می کنید ولی حالا بگذارید اصل مطلب را من یک مقداری با یک نگاه دیگری به بحث نگاه کنم آن بحث این است که اساسا اینکه ما می گوییم که در واجب تخییری یک شیئی

حالا در تخییر عقلی شما در نظر بگیرید در تخییر عقلی که اکرم عالما واجب می شود ببینید اکرام عالم حالا شبیه اکرام عالم را ما در یک سری مفاهیم دیگری پیاده می کنیم بعد می آییم روی اکرام عالم بحث هایش را تطبیق می دهیم. مفهوم انسان ما می گوییم انسان یک کلی طبیعی است. این کلی طبیعی حاکی از مصادیق متعدد است که در عالم خارج وجود دارد. ما در عالم خارج به عدد افراد خارجی انسان داریم. انسان یک مفهومی هست هم در زید هست هم در عمرو است هم در بکر هست هم در خالد است کما اینکه اکرام عالم هم به تعداد مواردی که عالم وجود دارد و به عداد انحاء ای که اکرام می تواند به آن انحاء تحقق پیدا کند ما اکرام العالم داریم. اگر مراد از جامع که ما در نظر می گیریم جامع بتکثّره باشد یعنی آن که عالم خارج را نگاه کنیم عالم خارج ظرف تکثرات است. به تعداد افراد عالم و انحاء اکرام ما در عالم خارج اکرام العالم داریم. اینکه مطلوب نیست. اینکه غرض شارع به اینها تعلق نگرفته است. غرض شارع به چه تعلّق گرفته است؟ غرض شارع به اولین وجود از وجودات اکرام العالم تعلّق گرفته است. بنابراین ما باید یک نوع تضیّقی نسبت به آن مفهوم خارجی قائل شویم. این طور نیست که آن جامع به آن معنای جامعیتش بتواند متعلّق وجوب باشد.

سؤال:

پاسخ: چون نتیجه اش تعدد حکم باید باشد. یعنی به تعداد افراد باید ما حکم داشته باشیم در حالی که هیچوقت همچین چیزی این است که یک ملاحظه دیگری اینجا وجود دارد که ملاحظه ای که تعبیر می کنند به صرف الوجود جامع. می گویند جامع را دو گونه می شود ملاحظه کرد. یک جور جامع، جامع به نحو صرف الوجودی یک نوع جامع به نحو مطلق وجودی. خب وقتی ما واجب تخییری را هم که ملاحظه اگر می کنیم واجب تخییری را قهرا باید اگر هم بازگشت می دهیم به جامع، جامع به نحو صرف الوجود باید بازگشت کند دیگر. نه جامع به نحو مطلق وجود. جامع به نحو صرف الوجود روح قضیه اش اگر این را ما بخواهیم خوب تحلیل کنیم چیزی نیست جز یعنی عالم خارج عالم تعیّنات است. ما وقتی بخواهیم این وجوبی را که به جامع تعلّق گرفته است نسبت به افراد در نظر بگیریم هر فرد آن چیزی که در عالم خارج هست این افراد هستند. اگر در عالم خارج تحقق پیدا کنند. هر فرد به شرطی که قبل از آن فرد دیگر نیاید مصداق صرف الوجود است. صرف الوجود یعنی این فردی که اولین فرد باشد. اولین فرد باشد یعنی چه؟ یعنی قبلش فرد دیگری از آن طبیعت وجود نداشته باشد. یعنی جامع به این معنا اصلا همان واجب مشروط است. یعنی روح قضیه را ما بخواهیم دنبال کنیم جامع چیزی نیست جز فرد به شرطی که قبلش فرد دیگر نباشد. حالا ببینید ما در واقع دو جور ملاحظه می توانیم داشته باشیم. یعنی ما در این فرد مثلا فرد زید. در زید یک انسانیت وجود دارد که قدر مشترک بین همه انسانها است. یک خصوصیت فردیه ای دارد که این انسانیت در لباس آن خصوصیت فردیه متشخص شده است. ما در واقع تنها فرقی که بین جامع و آن فرد است آن این است که جامع و آن فرد هست آن این است که جامع یک انسانیتی هست که یک لباس خصوصیات فردیه را پوشیده است. و الا تفاوت آن چنانی ای بین جامع و آن فرد وجود ندارد. بنابراین واقعش این است که حقیقت وجوب جامع به این هست که هر فردی واجب است به شرطی که قبل از آن فرد دیگر نیامده باشد. البته اینکه این فرد به شرطی که فرد دیگر قبلش نیامده باشد با نفر دوم که در نظر می گیریم یکی از اینها بیشتر تعیّن خارجی پیدا نخواهد کرد. این را در نظر بگیرید این طور نیست که درست است که ممکن است هیچ یک از اینها تحقق پیدا نکنند.

سؤال:

پاسخ: نه نه مرادم آن طرف قضیه است. می خواهم بگویم امتثال این واجب ها با یک عمل بیشتر تحقق پیدا نمی کنم

چون با هر کدام از اینها تحقق پیدا کند شرط بقیه منتفی می شود. ولی اگر هیچ کدام تحقق پیدا کند چیز می شوند عرض کنم خدمت شما

نه من نکته ای که می خواهم عرض کنم این نکته قضیه است می خواهم بگویم که در واقع ما دست روی هر فردی که می گذاریم می گوییم این فرد اگر فرد دیگر نباشد وجوب به این تعلّق می گیرد. یعنی ما در واقع محقّق وجوب تک تک اینها را عقل انسان وقتی دست روی افراد می گذارد می گوید این فرد اگر این نیاید این باید بیاید تا به وسیله این آن واجب تحقق پیدا کند. اگر این نیاید این باید تحقق پیدا کند

فرض کنید جایی که دو فرد داشته باشد این را در نظر بگیرید ما در واقع شارع به ما می گوید که یکی از این دو تا را محقق کن یعنی اولین وجود از اینها را محقق کن معنای اینکه اولین

آن چیزی که محقق خارجی اینها هست یعنی هر یک از این دو فرد را که آدم روی آن دست بگذارد می بیند که بر فرضی که فرد دیگر نیاید شارع به این تحریک دارد نسبت به آن هم بر فرضی که شخص قبلی نیاید یعنی تحریک به جامع بازگشت به این هست که تحریک به هر فرد هست در فرضی که فرد دیگر نیاید.

سؤال:

پاسخ: حالا آن را نمی خواهم چیز کنم بحث

یعنی نتیجه بحث این است که دو تا تحریک معلّق ما داریم. یعنی تحریک به جامع، جامع به معنای صرف الوجود. تحریک به صرف الوجود لازمه اش تحریک به هر یک از اینها هست به شرطی که دیگری را نیاورید. یعنی عرض من این است که ما در

سؤال:

پاسخ: نه نه در عالم تحریکی می خواهم بگویم. یعنی می خواهم همین بگویم اگر من در نظر بگیرم که آن فرد دیگر نمی آید این را باید بیاورم. یعنی این را در نظر بگیرید اگر آن فرد تحقق نداشته باشد باید این فرد تحقق پیدا کند که طبیعت به وسیله او محقق شود دیگر. اگر آن یکی فرد محقق نمی شودئ باز هم یعنی هر فردی را که دست بگذاریم بر فرض عدم تحقق فرد دیگر نسبت به او شارع تحریک دارد دیگر. یعنی تحریک به جامع به معنای صرف الوجود بازگشت می کند به تحریک تک تک افراد به شرط عدم وجود افراد دیگر. این دو تا یک نوع ملازمه ای دارد من می خواهم بگویم که این مبنا های مختلفی که اینجا هست این مبناها به هم ملازم هم هستند. یعنی لازمه اینکه شما جامع را واجب کردید این است که تک تک افراد هم واجب به معنای چیزی که تحریک شارع نسبت به او تعلق گرفته است. تحریک به صرف الوجود جامع تحریک به کل فردٍ هست به شرطی که فرد دیگر را نیاورید. این معنا حالا شما جامعش را به نحو جامع ماهوی بگیرید. جامعش را نمی دانم جامع احدهما بگیرید اگر بگویید احدهما هم واجب است اینکه شارع احدهما را واجب می کند به همین جا بر میگردد یعنی شارع وقتی دست می گذاریم به یک واحد معین به آن معیّن در فرضی که معیّن دیگر نیاید به این دارد تحریک می کند. به آن هم در فرضی که این نیاید دارد تحریک می کند. یعنی لازمه تحریک به جامع به نحو صرف الوجود تحریک به افراد خارجی است. این بین این مبانی من یک نوع ملازمه ای احساس می کنم هست. این مبانی با هم دیگر لازم ملزوم هم هستند و از هم جدایی پذیر نیستند. خب حالا یک نکته ای را اینجا من اشاره کنم بد نیست. آن این است که

سؤال:

پاسخ: نه من می خواهم بگویم اصلا حالا در مورد اقای هاشمی هم بحث را صحبت می کنیم. اینکه آقای هاشمی می فرمایند که آن چیزی که به گردن ما می آید محکی احدهما است. نه خود عنوان احدهما. این محکی احدهما یعنی چه اصلا؟ یک موقعی شما می خواهید بگویید محکی احدهما یعنی هر کدام از آنها یک معنا ما از محکی احدهما می فهمیم آن این است که هر کدام از اینها به شرطی که قبلش فرد دیگری نیامده باشد. به این معنا باشد خب این همین واجب مشروط است که در مبنای اول ذکر شده بود. اگر نه ما به اینجا برنگردانیم احدهما را. اصلا محکی احدهما چطوری می تواند متعلّق وجوب باشد؟ به تعبیر آخر حالا من این را الآن اشاره می کنم توضیحش را فردا عرض می کنم. آن چیزی که در عالم خارج وجود دارد متعیّنات است. عالم خارج این مصداق معیّن است این مصداق معیّن است احدهما اصلا در خارج وجود ندارد. پس چطوری می خواهید شما بگویید که این احدهما مصداق هست؟ این چطوری؟ محکی آن وجود خارجی دارد. بله گاهی اوقات اگر به یک معنای جامعی برگردانیم جامع ماهوی یعنی یک چیزی که هم در ضمن زید هست هم در ضمن عمرو است آن

این را فردا من توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد